



۲۰۱۷/۰۶/۰۸



بشیر احمد زکریا

شہزادہ افغان

و

دوست امریکایی اش

ناولِ تاریخی

نویسنده: پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمہ

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیلہ میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمہ بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء:

به ملت شریف افغان

فصل سوم

علی الرغم آرزویم مینی بر توقف در شهر زیبای پشاور، پایتخت زمستانی سلاطین افغان، که با داشتن باغستان های سرسبز و زیبا در دره شاداب در مجاورت کوه پایه های هندوکش بزرگ موقعیت دارد، ناگزیر بودم قبل از فرا رسیدن زمستان با عبور از تنگی خیبر خود را به کابل برسانم.

با فرستادن نامه ای به امیر دوست محمد خان، دو روز بعد از رسیدنم به کابل بود که برایم اجازه باریابی به حضور، در بالاحصار داده شد. پادشاه از دیدنم خیلی خوشحال شد و شفقت زائدالوصفی بمن نشان داد. امیر «سلطان» دوست خان در حضور دربار مرا با گرمی زائد الوصف «جنرال فیتس جیروول»^۱ خطاب کرده و لقب «مصاحب»^۲ یا مشاور خاص نظامی دربار^۳ و قوماندانی قطعات عساکر پیاده کابل را به من اعطاء نمود. امیر دوست محمد خان طی دیدار اولم از کابل با من معرفت داشت. امیر خیلی علاقمند بود تا لشکر وی مانند لشکر نیرومند مهاراجا رنجیت سینگه که نیروی نظامی درانی افغان را در سال ۱۸۱۳م در جنگ اٹک منهزم ساخته بود، تربیت نظامی ببیند. تعجب آور بود که دربار پادشاه افغان از خدماتم در دربار امپراتور سیکه معلومات عمیق و همه جانبه داشت. طی همین دیدار از دربار بود که به معرفت فرزند محبوب و دلخواه پاچا، و ولیعهد دربار شهزاده اکبر خان و برادر اندر وی سلطان احمد خان «سلطان جان» که فرزند - اندری شاه بود نائل شدم و وقار شهزاده چنان محسورم ساخت که شهزاده را ولیعهد رسمی دربار پنداشتم. امیر، بعد از وفات برادرش سردار محمد عظیم خان^۴ برادر زاده اش را چون فرزند حقیقی خویش پذیرفته بود. طبق رسم و رواج افغان ها، برادر محظوراست محظوراست تا با خانم برادر متوفی خود ازدواج نماید.

عاقب الامر عضو قابل احترام دربار افغان شدم. امیر دوست محمد خان در اکثریت مراسم تشریفاتی و ضیافت ها مرا مکلف می ساخت تا نزدیک وی و یا به طرف جناح چپ وی دو چوکی پائین تر بنشینم. بعد از دیدار اولم با شهزاده محمد اکبرخان بود که با هم مصاحب خوب شدیم و با گذشت زمان به دوستان صمیمی مبدل گشتیم. شهزاده اکبرخان با قد متوسط، سینه ستبر و شانه های پهن و قوی خویش درست بیک پل و پهلوان قوی هیکل می ماند. آوازش نرم و ملیح و سلوک راستین شاهانه داشت که زیب یک شهزاده واقعاً با وقار بود. برایم جالب بود که چشمانش رنگ «آبی تیره» داشت، «چهره زیبا» و «موهای اندک مجعد تیره» به وی قیافه اروپائی می بخشید. "لباسش خیلی ساده بود، همان لباس عمومی ای که افغان ها صرف نظر از داشتن هر مقام و منزلت می پوشند، مانند کمیس سفید «پیراهن و تنبان»، کمر بند چرمی و یا ظاهره^۵ و تکه پشمی دو تا سه لای نازک که به نام پتو یاد می شود و بالای شانه انداخته می شود و دستار. مردم کندهار معمولاً روی پیراهن های شان گلدوزی ظریف برنگ نقره ای روشن و یا طلائی می داشته باشند. شهزاده اکبر شخصیت خیلی تحصیلکرده و آگاه بود، مربی وی آخذزاده

^۱ - General Fitsjerol

^۲ - Mus-a-hib

^۳ - Advisor Aid-de-Camp

^۴ - Sardar Mamad Azim Khan

^۵ - sash belt یا ظاهره : پارچه ای از تکه کتان و یا ابریشم بود که در سابق افغانها بدور کمر می بستند. امروزه نیز آنده زارعی و کارگران افغان که کار های شاق فیزیکی می کنند چنین تکه را بدور کمر بسته می کنند. ولی در سابق پوشیدن و یا بدور کمر بستن ظاهره جزء لباس عادی بود، بخصوص در بین پنبستونها خیلی عام بود. نام اصلی ذری و پنبستوی این کلمه برایم میسر نه شد لذا به عربی آن اکتفاء کردم، در ذهنم اندک اندک اسم دستمال کمرچین ظهور میکند ولی مطمئن نیستم . - مترجم

کشمیری به فارسی «دری - م»، پښتو، ترکی، پنجابی و کشمیری فصیح و روان صحبت میکرد. آخذ زاده در پهلوی تدریس زبان ها به شهزاده کتب فلسفه افلاطون، ارسطو، ابن سینا «سلطان اطباء»، کتب فلاسفه صوفی، و شاعری تصوفی مانند طریقه چشتیه، جلال الدین رومی «بلخی»، انصاری و غیره را تدریس می نمود. افغان ها مانند فارسیان قدرشناس دنیای شعر و مشتاق به شاعری اند. در مواقع مختلف با شهزاده اکبر، امیر دوست محمد خان و آخوند زاده صاحب پیرامون فلسفه و سیاست صحبت و مباحث مملو از فضل و دانش داشته ام.

پادشاه، در قلعه نظامی بالاحصار برایم محل اقامت وسیع برادر اندرش سلطان محمد خان را اختصاص دادند. امیر دوست محمد خان بر حس جاه طلبی وی مشکوک بود. امیر دوست محمد خان کشمیر و پنجاب را به زور "شمشیر ظفرمند" ^۶ «بریالی توره» ^۷ خویش فتح نموده بود، روزی سردار سلطان محمد خان در برابر امیر، سوار بر اسب در حالی نمایان شد که کره های طلایی در بند پاهای اسپش افتیده بود؛ این ظاهر نمائی بود که دوست محمد خان نامبرده را یکی دیگر از مدعیان تاج پادشاهی خود می پنداشت. مردم وی را به نام سردار سلطان محمد خان طلائی نامیدند. سر انجام سردار مذکور از قلعه سلطنتی بالاحصار اخراج شد. گفته می شد که سردار سلطان محمد خان در حاشیه قرآن سوگند نامه ای را نوشته بود و طی آن بیعت ابدالابد خود و اولاده خود را ابراز نموده و اذعان کرده بود که ازین سوگند مادام العمر، هرگز سر پیچی نخواهد کرد. داخل بالاحصار به شهرک کوچک قلعه دار می ماند که در آن چند تن هندو، اروپایی، یهود و ارمنی های عیسوی زیست می کردند، آنها بین خود ازدواج های بین النژادی کرده و با هم در فضای آرام و همنا به زندگی خود ادامه می دادند حال آنکه بیرون ازین شهر، ملاها مردم عوام را از تقرب با پیروان ادیان دیگر منع می کردند.

با داشتن چنین تقرب در بالاحصار به اعلیضرت و شهزاده اکبر و سلطان جان خیلی نزدیک شدم. بعد از انجام وظایف یومیه و تربیت کنک های پیاده و توپخانه، طی روزهای رخصتی هفته به معیت دو شهزاده به میله دره پغمان می رفتیم، پغمان بر فراز کابل قرار دارد که با داشتن آبشارها و جویبار های مساعد برای ماهیگیری ماهیان رنگین کمان و گلبارغ های زیبای خود شهرت بسزا دارد. سائر اوقات دیگر به محل دلخواه دیگر خود به نام گلبارغ می رفتیم که بر فراز دریای یاغی پنجشیر موقعیت دارد، مسیر تند آب که راه خود را در بین صدها و هزاران تخته - سنگ مانع نفوذ آب، می یابند و چنان غرش مهیبی ایجاد می کنند که حین بحث و مذاکره ما را مجبور به دوری از کناره دریا می نمود.

باری طی روزهای معمولی رخصتی آخر هفته به سواری اسب عازم ارتفاعات پغمان شدیم و در جوار شیب جویبار ماهیان رنگین کمان به میله پرداختیم. دسته سوار کاران مشایعتی از اسپان شان پائین شدند، قالین ها را روی نوک قله پوشیده با سبزه فرش، دسترخوان را هموار و غذا ها را چیدند. ما، شکارچیان، باید پیشاپیش قافله معیتی په پیش می رانیم تا قبل از طلوع آفتاب به بلندای کوه بالا می شدیم، بعد از اسپان خود پائین شده و بقیه راه را پیاده به کوهنوردی پیمودیم تا در زیر قله کوه

^۶ - "Victory Sword"

^۷ - (Baryalay Toora)

به چشمه سار مشهور^۸ رسیدیم و به انتظار تماشای طلوع آفتاب نشستیم.

درست قبل از طلوع آفتاب بود که از چهار گوشه کوه کبک های زیبای آسیائی پرواز کنان پریدند، به زمزمه و سرود پرداختند و بر فراز آب حوض کوچک چشمه سار کوهی پائین آمدند. با تراکم کبک ها در اطراف آب حوض، ترنم کبک های نر متدرجاً با آوی موسیقایی دلپذیر آن بلند و بلند تر شده میرفت. شهزاده اکبرخان به ما گفته بود که در موقع بالا شدن به کوه و در لحظات انتظار به طلوع آفتاب باید سکوت تام را رعایت نمائیم. طبق هدایت، ما باید بعد از تجمع کبک ها ولی قبل از پخش روشنائی بیشتر منتظر اشاره شهزاده می بودیم تا تفنگ های خود را فیر کنیم. زیبایی طبیعی ستیغ کوه، سحر زیبایی افق و ترنم دل انگیز کبک های افغانی مرا مفتون خود ساخته بود. شهزاده زمانی دست خود را ناگهان بلند کرد که دسته بزرگ پرندگان به جهات مختلف به پرواز درآمدند و صدای رسای پر زدن بالهای شان در هوای گرگ و میش صبحانه در فضا پیچید و ما هر سه تفنگ های خود را فیر کردیم. بعد به سرعت روی صخره ها بلند شده و بخاطر خشنودی شهزاده هفت بال پرندۀ خویش را جمع کردیم. شهزاده در مسیر پائین شدن بمن گفت که پنجشیری ها ازین پرندگان بهترین کباب را آماده می کنند، آنها اولاً پرندگان را پاک و بعد روی دو سنگ پهن هموار نموده و با آتش چوب می پزند. به مجردیکه به میله جای خود رسیدیم، نان چاشت آماده بود، نان چاشت متشکل بود از گوشت بره، کباب مرغ، برنج دانه کشیده نصولی «پلو» با گوشت ران بره، برنج سفید «چلو»، کوفته با سبزی پالک و انواع مختلف چتنی «شور و شیرین»، ترشی بادنجان سیاه، ترشی زرد آلوی «تشرشک» و ماست. اکثراً یک تک نواز رباب هم می بود؛ رباب یکی از آلات باستانی موسیقی افغانستان است که از طنین شش تار آن صدای موسیقائی دلنواز بلند شده و در دو بغل پیشرو یک درجن تار نازک برای اهتزاز و شکم بکس مانند میان تهی برای انعکاس صدا دارد. این آله موسیقی با دیزاین مینا کاری و صنعت مستظرفه صدف «مادر مروارید» گل میخ شده بود. شهزاده اکبر از مربی موسیقی هندی خود خیلی زیاد آموخته بود. وی با راگهای هندی، موسیقی کلاسیک و سرودن آهنگ خیلی آشنا بود. اکثریت سرداران افغان نه تنها با موسیقی کلاسیک هند آشنائی داشتند بلکه با رقصهای کلاسیک مانند اتن ملی، رقص کوچی و رقص کتک هندی نیز آشنا بودند. متعاقب صرف غذای خوشمزه، چاشنی بعد از غذا مانند فرنی، ماغوت و بعد میوه های خوشبو و مشهور افغانستان و توت مشهور و خوشمزه پنجشیر آورده شد. ما آنرا با دوغ نوشیدیم که ظاهراً برای سوء هاضمه تیزابی خیلی مفید است.

شهزاده اکبر از من پرسید: "برادر فیتس جیرو!، کدام نوع موسیقی ره خودت خوش داری؟" در جواب گفتم: "شهزاده گرامی! ما در امریکا نوع موسیقی ای داریم که آنرا موسیقی فولکوریک و کلاسیک می نامیم که یکنوعی از موسیقی اروپائی است. مگر ما امریکائی ها یک موسیقی مشخص بخود داریم که موسیقی جاز روحانی است و جزئی از موسیقی برده های افریقائی ماست. من همه آنرا دوست دارم. "شهزاده اکبر تفحص کنان دوباره پرسید: "شما برده های زیاد افریقائی دارید؟"

برایش گفتم: "صاحب! همان قسمیکه شما امنیت حرم های تانرا می گیرید ما هم چندین میلیون برده دهقان داریم. مگر به مثابه یک امریکائی به اتکاء به باوریکه به اصول انقلاب امریکا که منتج به ایجاد دیموکراسی امریکائی شد شدیداً مخالف بردگی هستیم.

^۸ - با این شرحی که نویسنده از موقعیت منطقه می دهد محتمل است هدفش یاد آوری از نکته ای باشد که بنام "حوض خاص" در پغمان یاد میشود. این حوض واقعاً نمای حیرت انگیزی دارد و آب حوض از قلب کوه بیرون می جهد. این نکته در اوج کوه در چنان یک نقطه نیرنگی موقعیت دارد که اکثریت کوه های با سطح پائین، شهر کابل و پروان و بگرام به آسانی از آنجا دیده میشود. مترجم

شهزاده اکبر: "شمار برده های ما خیلی اندک است، هر زمانی که خواسته باشند میتوانند مالک خود را ترک نمایند زیرا حکم قانون اسلامی ای وجود ندارد تا آنها را به مثابه برده ها نگهداریم. من هم مثل شما شدیداً مخالف بردگی هستم، زیرا پیغمبر مخالف بردگی بود؛ ولی مردم ازین ایدیال ها استفاده ناجائز می کنند و به فرهنگ قدیمی و عقبگرا بر میگردند. شما از دیموکراسی امریکائی یاد آور شدید، میخواهم از شما بپرسم که آیا دیموکراسی امریکائی از سائر دیموکراسی ها فرق دارد و دقیقاً بگونه ای که دیموکراسی امریکائی یعنی چه؟"

همیشه یک کاپی چین خورده اعلامیه استقلال امریکا را قات کرده در یک کیسه چرمی در میان یکی از کتاب هایم می گذاشتم و با خود حمل می کردم. این اعلامیه را از لای کتاب ها بیرون نموده و برای میزبان خود نشان داده گفتم: "توماس جفرسن را که من پدر دیموکراسی امریکا میدانم این اعلامیه شهیر استقلال اضلاع متحده امریکا را نوشته که در سر آغاز آن گفته شده " ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسان ها برابر آفریده شده اند و آفریدگار شان حقوق سلب ناشدنی معینی به آن ها عنایت فرموده، که حق زندگی، آزادی، و جست و جوی خوشبختی از زمره آنهاست..."

شهزاده اکبر با شور مع الوصف گفت: "این زیباترین کلماتی اند که تا حال شنیده بودم. چه بزرگ مردی. چه مرد بزرگی بود" «آیا او مرد جنگی هم بود؟»

جواب دادم: "نخیر جناب، وی یک زمیندار نجیب بود، یک آفرینشگر با نبوغی بود که اکثریت بخش دانش خود را از خود آموزی فرا گرفته، یک حقوقدان و سیاستمدار بود که سومین رئیس جمهور، جمهوریت ما شد. مرد جنگی کسی بود که علیه برتانوی ها جنگید، مستملکات را آزاد و تاحد زیادی در راه ایجاد اضلاع متحده امریکا کار کرد، وی جنرال جورج واشنگتن بود که بحیث اولین رئیس جمهور ما انتخاب شد."

شهزاده اکبر پرسید: "دیموکراسی امریکائی با دیموکراسی برتانیه چه تفاوتی دارد؟"

بعد از تنفس عمیق گفتم: "خوب، جناب، دنباله این داستان خیلی طولانی است، موضوع و محتوی جمهوریت از یونانی ها آغاز می شود، بعد به رومی ها می رسد، در لاتین جمهوریت را "رس پبلیکا"^۹ می گویند، به معنی امور اجتماعی، یعنی امور مردم. این مرتبط به حاکمیت مردم است، به بیان دیگر این حاکمیت فرد و یا گروه معین نیست مثلاً اشراف و یا گروه های دارای منافع خاص مانند تاجران، نظامیان و یا بنیاد های دینی. برتانوی ها یک پادشاه و یک رژیم سلطنتی دارند؛ ما یک رئیس جمهور و یک جمهوریت داریم. اشکال دولت بریتانیه و امریکا با هم فرق دارند ولی حاکمیت هر دو دولت به عین حاکمیت دیموکراتیک به پیش میرود. به بیان دیگر هر تبعه بالغ در هر اجتماع و یا ملت دیموکراتیک حق رأی مساوی انتخاب را در تعیین حاکمیت نماینده دارد که بالایش حکمرانی کند، که به نام دیموکراسی نماینده یاد می شود. از جانب دیگر هر تبعه ای که بخواهد با شرکت مستقیم در تعیین سرنوشت آینده جامعه از طریق رأی، درست همانند آتن، در دولت شهری، مساوات و عدالت اجتماعی را بیاورد، آنرا به نام دیموکراسی ریفراندام یا همه پرسی یاد می کنند. ما هیئت مقننه خویش را «مشرانو و ولسی جرگه» را که به صفت نمایندگان ما قوانین را وضع میکنند انتخاب می کنیم حال آنکه رئیس جمهور خویش را از طریق ریفراندام دیموکراتیک انتخاب می کنیم."

شهزاده اکبر گفت: "چقدر دلچسپ، ما هم رسم هزاران ساله باستانی داریم، رسم جرگه ها، که طی آن مردم در قراء بدون در نظر داشت موقف اجتماعی، مساویانه بدون هم جمع میشوند؛ هیچ کس خود را

^۹ - Res Publica

ما فوق کس دیگری احساس نمی کند، همه خود را مساوی احساس می کنند و بدین گونه از طریق وفاق اجتماعی در تعیین امور قریه و یا شهر سهم میگیرند، که عین شکل دیموکراسی ریفراوند شما را دارد. در حالیکه در لویه جرگه های ما مردم نمایندگان خویش را از تمام ولایت از هر قوم و تبار می فرستند، در لویه جرگه تصامیم جنگ و صلح، شکل دولت و انتخاب امیر «پادشاه» گرفته می شود و این تصامیم برای همه ولایات مورد قبول می باشد که عین شکل " دیموکراسی نماینده " شما را دارد. یکصد و بیست سال قبل در سال ۱۷۰۷م میرویس هوتکی به مثابه پادشاه انتخاب شد ولی وی تاج شاهی را با تواضع بزرگ خویش نپذیرفت و به مثابه پدر خیر اندیش، ملت را رهبری کرد و او را ما به نام میرویس بابا یاد می کنیم. چهل سال بعد از آن در سال ۱۷۴۷م لویه جرگه ای احمد خان را انتخاب کرد و اولین امپراتور «شهنشاه» افغانستان شد و بعد ها لقب "پدر ملت" برایش اعطاء شد. مطابق تاریخ اسلام، پیغمبر محمد «ص» مانند سائر پیغمبران عهد عتیق نه تنها بوسیله خداوند از طریق وحی الهی انتخاب شده بود بلکه به مثابه خلیفه اسلام بوسیله مردم مدینه انتخاب گردیدند. گفته شده است که در زمان خلیفه سوم اسلام «حضرت عثمان رض»، نه تنها مردان بلکه زنان هم در رأی گیری انتخاب خلیفه سوم شرکت کردند. موازی با شیوع فساد درین جوامع، بسیاری به سنن و رسوم مفسد اسبق برگشتند، با ویرانی و انهدامی که چنگیزخان به عقب گذاشت و در قرن چهاردهم با بسته شدن درب اجتهاد بابل «درب تفسیر قرآن» عصر مدنیت طلایی ما به پایان رسید. از آنزمان به بعد تا کنون ما قادر به اعاده بهبود آن نشده ایم. به باور من خواه از طریق راه شما و یا راه ما، این شیوه انسانی است که با سعی، زحمت و تقبل رنج گونان نائل به عین حقیقت فرجامین یعنی بهبود حیات بشری شد.

من در همنوایی با طرز دید شهزاده گفتم: "جناب شهزاده، آنچه شما فرمودید و آنچه من در تجسس اش هستم، خیلی با هم مشابه اند. توماس جفرسن به ارزش های جمهوری ایمان داشت و در اصول، خود را از قویترین پیروان (توری^{۱۰}) (محافظه کاری) می پنداشت و با " شأن سلطنتی " محبت می ورزید. اعلیحضرتا، من از امپریالیزم بریتانیه نفرت دارم ولی به این باور دارم که قدرت شهریاری یا قدرت عالیه باید در وجود یک شخص منفرد و منتخب تبلور یابد، و چنان فرمانروای نرمی باشد که افلاطون آنرا در فلسفه خود سلطان یا رئیس جمهور نامیده است. درین راستا ما مدیون انگلیس هستیم که برای اولین بار از طریق «مگنا کارتا»^{۱۱} (منشور کبیر) قدرت شاهی مطلقه را محدود ساخت. به عقیده من بنیاد نیرومند دیموکراسی غربی در منشور کبیر قرن دوازدهم نهفته است. مطالعات من از الکساندر کبیر و محبت من نسبت به او از تخیلات پهناوری منشاء می گیرید که قابلیت تصور آن برای منفعت بشری در ذهن آفریدگار فنا ناپذیر آن شکل گرفته است، در میان جهانگرایان کم

^{۱۰} - Tory : در لغت به معنی امریکائی مستعمره نشینی که در زمان انقلاب امریکا از برتانویها حمایت میکرد. معنی دومی آن کسیکه وابسته به حزب محافظه کار انگلیس باشد و یا به آن رأی بدهد. معنی معادل آن محافظه کار است. در زمان انقلاب امریکا توری به کسانی خطاب میشد که وفادار به سلطنت برتانیه می بود. از آغاز قرن ۱۸م توری به کسانی خطاب میشد که از حق پادشاه برتانیه بالای پارلمان امریکا دفاع میکردند. در سال ۱۷۷۶م زمان تسوید اعلامیه استقلال امریکا، توری به کسانی خطاب میشد که به تاج سلطنتی برتانیه وفادار باقیماندند. آنده وفاداران به سلطنت برتانیه که بعد از انقلاب امریکا به کانادا، نوا

سکوشیا و بهامس رفتند به نام وفادارن امپراتوری متحده یاد شدند. - منبع: ویکیپدیا - مترجم
^{۱۱} - Magna Carta : اولین مسوده مگناکارتا در سال ۱۲۱۵م به تاریخ ۱۵ جون تهیه شد و بعد ها تعدیل شد. مگناکارتا اصطلاح لاتین است که به معنی کرکتر لاتین میباشد، همچنان بنام Magna Carta Libertatum و The Great Charter of the Liberties of England یاد میشود. مگناکارتا بخاطری به نام کرکتر یاد میشود که حاوی ۲۱۵ کلمه بوده و شاه انگلیس جان، را مکلف به پذیرفتن آزادیهای مشخص می کند که خلاف خواستهای شاه بود. ترجمه متداول مگناکارتا منشور کبیر انگلیس است که نتیجتاً شاه انگلیس را موظف به پذیرفتن حقوق مشخص برای مردان آزاد تحت حکومتش نمود، احترام به برخی قوانین مشخص و اینکه قدرت او توسط قانون مشخص خواهد شد از اجزای این منشور بودند. در سایه همین مگناکارتا بود که سلطنت مطلقه انگلیس به سلطنت مشروطه تبدیل شد. تعداد زیاد قوانین عرفی و اساسی در سایه همین منشور به میان آمدند که ایجاد قانون اساسی امریکا یک نمونه آن است. منبع: ویکیپدیا - مترجم

پیدا، این بشر دوست جهانی هیچ کسی دیگر نیست جز اینکه فاتح سلطنت قلب ها باشد. باید اضافه کنم که معمار دیموکراسی امریکا توماس جفرسن با داشتن باور به حکومت به شعار «ما مردم» اتکاء داشت؛ بار دیگر از خریطه چرمی ام کتاب توماس جفرسن را کشیدم و این بخش کتاب را برایش از بر خواندم که از توماس جفرسن نقل قول شده است: " من از تغییرات آبی و متکرر در قوانین و قوانین اساسی دفاع نمیکنم. ولی قوانین و نهاد ها باید در موازات انکشاف ذهن بشری به پیش روند. از آنجائیکه جامعه متمدن حیثیت طفل نوبالغی را دارد تا در زیر سایه رژیم اجداد بربر خود زندگی کند ما هم شاید تا حال به مردی نیاز داشته باشیم که لباس متناسب به اندام خود را بپوشد".

شهزاده اکبر به آواز بلند گفت: "خیلی عالی سردار فیس. خیلی خوب گفته است! توماس جفرسن شما باید یکی از نوابغ بشریت باشد! یکی از روشندان ما گفته است آنچه را که اکثراً ما به مثابه افراد، منفرداً رویا می پنداریم در حاله خواب باقی می ماند، ولی اگر آن رویا را مشترکاً ببینیم مسلماً به رویای ملت تبدیل میشود، و همین رویای جمعی ملت است که در فرجام به حقیقت می پیوندد. مردان بزرگ شما رویا های بزرگی در سر می پروراندند ولی این ملت امریکا بود که رویا های شانرا به سرمنزل حقیقت رسانیدند. محض با شنیدن نام دیموکراسی امریکائی و دست آورد های آن، مرا مشتاق آرزو های می سازد تا حقیقتش را به چشم سر ببینم. شاید روزی فرا رسد تا جهان نوینی را ایجاد نمائیم. مولانای بلخی فرموده که صحبت خوب غنیمت بزرگ است. هیچ چیزی بهتر از غذای خوب، مصاحب خوب، موسیقی خوب و بحث عالی وجود ندارد تا بتواند ترا با علو احساس به یکی از جنت های هفت جنت برساند. صحت ما تا اندازه عالی بود که حتی حضور خویش را در گستره زمان و مکان فراموش کردیم. قبل از اینکه اعلیحضرت سوارکاران خود را دنبال ما بفرستد باید به بالاحصار برویم."

مستخدمین قبل از قبل اسباب و بار و بنه خود را جمع کرده و آماده حرکت بودند. ما همه سوار اسپان خود شدیم و از فراز بلندی های پغمان فرود آمدیم. با نشست آفتاب رگه های ابری خونرنگ در افق پدیدار شد و پرده سرخ و نارنجی غروب روی قله های پوشیده از برف هندوکش و بردامنه نیلگون پهن شد.

پایان فصل سوم

بخش اول و مقدمه نویسنده را به کمک لینک ذیل خوانده می توانید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱.pdf